



۲۰۲۰/۰۳/۰۵



عبدالقیوم میرزاده

## چند سخنی در باره دوستی و محبت



گفتار و بحثی چند در باره تعصب، دشمنی، افراط گرایی و ستیز من حیث عوامل انقطابات اجتماعی کشور ما انجام دادم و نوشته هایی از این قلم انتشار یافت. در این جریان دقیقاً دریافتم که این خشم و خشونت است که نفرت می آفریند. بیشترین بدبختی های کشور ما ناشی از این است که اکثر مردم ما شجاعت بیان حقیقت و شنیدن حقیقت را با روح محبت و دوستی ندارند. این است نقطه مفقود در اجتماع روشنفکری و عامه مردم افغانستان که حد اکثر فقر آگاهی از عوامل اساسی آن می باشد. خشم و خشونت را ممکن افراد معدودی مرتکب شوند اما نفرت دامن جامعه را می گیرد و عواقب بس زیانبار و مرگباری را مسبب میگردد. بناءً در این مقال میخوام روی دیگر دشمنی و نفرت را که عبارت از دوستی و محبت می باشد به بحث بگیرم.

دوستی و محبت یکی از مواهب الهی است که انسان را یاری می رساند تا در برابر تجر، جهل، عصبان و تعصب قرار گرفته و خود را درستکار سازد. چنانچه چارلز لنگبریچ مورگان (Charles Langbridge Morgan ۱۸۹۴-۱۹۵۸) درامه نویس انگلیسی میگفت: « هیچ چیز در زندگی شیرین تر از این نیست که کسی انسان را دوست بدارد. من در زندگانی خود هر وقت فهمیده ام که مورد محبت کسی هستم مثل این بوده است که دست خداوند عالم را بر شانه خویش احساس کرده ام. « دوستی و محبت از بدو پیدایش انسان من حیث انسان خردمند یا « Homo sapiens » موضوع بسیار با اهمیت مرکزی در مبحث انسانیت قرار داشته است و فلاسفه، علما و دانشمندان بیشماری چون ارسطو، سقراط، افلاطون، شوپنهاور، مولانای بزرگ بلخ و دیگران نگرش های مبسوطی هم از دید عرفان و هم از دید علوم تجربی در زمینه ارائه کرده اند و همه این دانشمندان متفقاً به این نتیجه رسیده اند که دوستی و محبت ضمانت بقای هستی انسان در روی زمین می باشد. به قول افلاطون زینت انسان حقیقی در سه چیز است: علم، محبت و آزادی.

اگر از بحث طویل در باره پیدایش حیات در روی زمین صرف نظر کنیم به قول حیات شناسان و جامعه شناسان انسان در نتیجه اجماع نطفه ها و تخمه ها در این کره خاکی بوجود آمده و در جریان زنده گی اجتماعی در میان سایر زنده جانان به انسان خردمند ارتقای مقام پیدا کرده است. البته زنده گی اجتماعی به هیچوجه بدون همکاری، همدیگر پذیری، تعاون، همیاری و همراهی میسر و ممکن نمی باشد، و برای پیشبرد زنده گی اجتماعی در هر مقیاسی که در نظر بگیریم بدون دوستی و بدون محبت، بدون همکاری، بدون همدیگر پذیری، بدون تعاون، بدون همیاری و بدون

همراهی امریست نا ممکن و ناشدنی. بدین لحاظ انسان ها آگاهانه و یا ناخود آگاه غرض تحقق مأمول های زنده گی اجتماعی خویش در جستجوی دوست استند. تا کنون تعاریف متنوعی از دوستی و محبت ارائه شده است، یکی آنرا معاشرت انسانی میداند و دیگری آنرا قرارداد اخلاقی نا نوشته با انگیزه های مادی و معنوی تعریف میکند. دانشمندان و اهل خبره هر تعریفی از دوستی و محبت ارایه دهند من آنرا جوهر انسانیت میدانم، آن جوهری میدانم که گردش چرخه زنده گی انسانی بدون آن ممکن نیست. دوستی و محبت معراج انسانیت است. اگر انسان حقیقتاً نقاب های ساختگی غرور، تکبر، خود خواهی، خود پسندی، خود بزرگ بینی، ترس و وهم را از چهره بردارد و پیوسته خودش باشد همانی که است، آنگاه است که به پذیرش خود واقعی میرسد و انسانهایی که به خود واقعی خویش برسند همه را میپذیرند. این افراد از تمام حواس ادراک خود باخبر اند و هرگز در پی دفاع خود نبوده بلکه با خلاقیت برای همه آغوش باز داشته و با ضمانت فهم، درک و آگاهی اش همه را بدون استثناً میپذیرد و همه مردم را دوست میدارد و با همه مهربان و صمیمی میباشد. افراد بی نقاب بر پایه عاطفه انسانی با مردم رابطه تأمین میکنند نه بخاطر ترس، دفاع، اختلاف نظریات و خصومت. آنانیکه دوست میدارند ظاهر و باطن یکسان داشته و در فرود و فراز های زنده گی همواره همان میباشند که بودند. دوستی و محبت انسانها را به داروی شفا بخش همنوعان و جامعه مبدل میکند، برای همچو مردمان که آراسته با جوهر انسانیت اند در هر کجایی نیاز مبرم محسوس است و همه به ایشان نیازمند میباشد. زیرا قدرت دوست داشتن قدرت ملکوتی است که سعادت بار می آورد. دانشمند بزرگ ابو علی سینای بلخی در این باره گوید: « تمام سعادت انسان نزد دیگران و دوستان یافت می شود. سعادت مند کسی است که دوستان واقعی برای خود به دست آورد و در دوستی با آنان از هیچ فداکاری و از خودگذشتگی دریغ نکنند تا هم او از آنان فضائل اخلاقی کسب کند و هم آنان از وی بهره اخلاقی بگیرند.» در حقیقت امر انسانها از برکت دوست داشتن و محبت فضای همزیستی و همدلی را در میان مردم و جامعه ایجاد کرده و در سایه همین تعاون، همکاری، همزیستی و همدلی است که استعداد ها شگوفا گشته و جامعه بصوب ترقی، تعالی، پیشرفت و توسعه در حرکت میگردد. تاریخ انکشاف جامعه بشری گویای این امر است که تمام اختراعات، اکتشافات و ترقیات در جوامع انسانی بر پایه همکاری، همیاری و تعاون که در نتیجه دوستی و محبت اعضای آن اجتماع به میان آمده است و تمام پژوهش ها و تحقیقات علمی در عرصه های مختلف اجتماع، ساینس و هنر که امروز جامعه بشری را شگوفا گردانیده است در نتیجه تلاش دسته جمعی گروهی از اندیشمندان و دانشمندان صورت پذیرفته است.

از گفتار بالا به این نتیجه میرسیم که اگر انسانها اراده موفقیت و شگوفا زیستن را داشته باشند پس باید با رشته های محکم محبت و دوستی خود را با دیگران پیوند دهند. زیرا دوست داشتن نه آنقدر مربوط علم روان شناسی میگردد بلکه جزء علم جامعه شناسی میباشد که گروه های بزرگ انسانی را از طریق دوست داشتن و محبت برای شگوفایی جامعه هم پیوند و متشکل ساخته و جامعه با فضیلت و شگوفا را نوید میدهد. همچنان در این پروسیجر اجتماعی روال بر این است تا ما خود به دیگران و یا مردم علاقمند بوده و آنها را دوست داشته باشیم، نه اینکه منتظر باشیم دیگران ما را دوست بدارند و به ما علاقمند باشند. زیرا در آنصورت مجدداً همان نقاب خود محوری و خود بزرگ بینی است که بر چهره خویش میکشیم. نباید منتظر زمان مناسب برای دوست داشتن دیگران بود. محبت ورزیدن، مهر گستری و دوست داشتن دیگران منحصراً عادت مادام العمر درپندار، رفتار، کردار و گفتار ما مایه رستگاریست. به قول

شکسپیر William Shakespeare (۱۵۶۴ - ۱۶۱۶) شاعر و نمایشنامه نویس انگلیسی «شادمانی در خانه ای است که مهر و محبت در آن مسکن دارد.»

بیشتر روانشناسان را عقیده بر این است که اگر انسانها توانایی پذیرش دیگران را با عقاید گوناگونه‌شان داشته باشند، انسانها را دوست بدارند و بدی‌ها و نفرت دیگران را با ملایمت، نرم‌خویی، خوبی، محبت و دوستی پاسخ بگویند و آنها را ستایش کنند زنده‌گی پر مسرتی میداشته باشند و احساس‌شان پیوسته جوان میماند و طول عمر‌شان بیشتر. چنانچه سیسرو Marcus Tullius Cicero (۱۰۶ - ۴۳ پیش از میلاد) فیلسوف رومی میگوید: «آنان که دوستی و محبت را به زنده‌گی و رفتار خود راه نمی‌دهند، به آن ماند که طلوع خورشید را مانع شوند.»

انسانهای خردمند که همه نقابهای جعل را از چهره برداشته‌اند و به خود رسیده‌اند آنچه را به خود نمی‌پسندند به دیگران هم روا نمیدارند و از خوشی‌های اطرافیان، مردم و جامعه‌خویش شاد میگردند و از اندوه‌شان اندوهگین میگردند. مردمان نیک‌سیر و نیک‌خو اطرافیان و مردمان را طوریکه هستند میپذیرند، آنها هرگز عیب‌جویی نکرده و در رفتار و گفتار‌شان قلوب مردم را بدست می‌آورند، آنها به محسنات مردم بیشتر توجه دارند تا به عیب‌هایشان. این افراد در بحث‌مسائل بخرنج اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیشتر به مشترکات مطروحه از جانب افراد شامل بحث‌روی موضوع مورد بحث اهمیت داده و این مشترکات را قوی‌تر و بزرگتر می‌سازند و بیشتر به آشتی اختلافات از راه‌های مسالمت و مصالحت تمرکز میداشته‌باشند تا تحقیر، ستیز، خصم، فصل و غوغا. هر قدر به نظریات دیگران با دقت گوش فرادهمیم به همان اندازه اعتماد به نفس و اطمینان‌شانرا در ارائه نظریه کامل بالا میبریم و شناخت و درک خویش را از موضوع افزایش می‌دهیم. آنچه ما را از فهم و درک نظریات دیگران بدور نگه میدارد همانا پرده ضخیم و چرکین‌بدگمانی و بدبینی است که نمی‌گذارد از یکطرف از نظریات دیگران بهره‌گیریم و از نعمت دوستی و محبت‌شان سرفراز گردیم. اگر با نظریات دیگران مخالف هم هستیم چنان با منطق و استدلال عالی، علمی و مستند در کمال عطف و مهربانی در رد نظریات مبادرت ورزیم که نظریه‌دهنده به هیچ وجه خود را توهین شده و معیوب احساس نکند. ما نباید عزت‌نفس را در دیگران بگشیم. زیرا افزایش عزت‌نفس دیگران خوشنودی و و اطمینان‌خودی می‌باشد. در خصلت، طینت، گفتار، کردار، رفتار و عملکرد مردمان خردمند بغض، عداوت، حسد، کینه، نفرت، انزجار، ماجراجویی، انتقام و خصومت هرگز جای نمی‌داشته‌باشد و به جای این صفات شیطانی آنها مهرورزی، بامحبت، سرشار از سجایای نوع دوستی، شادی‌گستر و نشاط‌بخش میباشند. به قول گوته Johann Wolfgang von Goethe شاعر، ادیب و فیلسوف آلمانی (۱۷۹۴ - ۱۸۳۲) «دلی که خانه‌ی غرور است کانون محبت نشود. یاران دوران فرومایگی، نکوخیی ندانند و تنگ‌نظران ره به بزرگی نبرند. حسودان بر جمال و کمال جز به چشم کین ننگرند و دروغگویان از کسی وفا و اعتماد نبینند.» دوستی و محبت از اعماق وجود انسان مایه میگیرد و منحیث جلوه اجتماعی به معاشرت صمیمانه مبدل میگردد که باعث پیوند‌های عاطفی میان مردم شده و جامعه را باورمند یکدیگر ساخته و سبب آرامش عمومی در جامعه می‌باشد.

با ذکر نکات مثبت و زنده‌گی ساز محبت و دوستی که فضیلت انسانی را بازگویی میکند لازم می‌افتد تا در باره حساسیت‌های دوستی‌های بیش از حد که غالباً در کشور ما رهبران احزاب سیاسی و بزرگان اقوام در این ردیف قرار میگیرند نیز ذکری بعمل آورم.

دوست داشتن بیش از حد و غیر قابل کنترل یک شخص به احتمال زیاد مغز و قدرت تحلیل و تفسیر انسان را تحت تأثیر احساسات درونی قرار داده و بسیار محتمل است تا انسان قدرت تحلیل را در برابر چنین شخص از دست بدهد و نتواند حقایق را در قبال چنین شخص ببیند که در بسیاری حالات نقاط ضعف چنین افراد را نقاط قوت آنها میپندارند. در این حالت دوست دارنده در گرو چنین شخصیتی محصور میگردد و این امر صدمه بزرگی بر سایر افراد اجتماع رسانده و فرد را منزوی میسازد که آنرا افراط در محبت گویند که دیده را کور و گوش را کر خواهد کرد. همچنان در همچو موارد است که در داوری انسان نیز اثر میگذارد و آنکه را به افراط دوست میدارید عیب اش را نمیتوانید بشنوید. ۲۰۲۰/۰۲/۱۸

\*\*\*\*\*

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف ایشان" رهمایی میشوند.

چند سخنی در باره دوستی و محبت

